

«رای دادگاه»

بخش اول: وقایع زمینه‌ای قضیه

خواهان خا. در تاریخ ۱۴۰۴/۴/۲۵ دادخواستی به طرفیت اداره ثبت احوال شهرستان تاکستان با خواسته صدور حکم به تغییر جنسیت از مؤنث به مذکر تقدیم دادگستری نموده است. پرونده در تاریخ ۱۴۰۴/۴/۲۸ به این شعبه ارجاع و جلسه دادرسی در تاریخ ۱۴۰۴/۵/۱۶ با حضور شخص خواهان برگزار شده است. خوانده (اداره ثبت احوال) علی‌رغم ابلاغ قانونی، نماینده‌ای جهت دفاع معرفی نکرده و لایحه‌ای نیز ارسال نموده است.

خواهان در جلسه رسیدگی اظهار داشته که حدود ۲۲ سال سن دارد و از حدود سنین ۹ یا ۱۰ سالگی احساس ناهماهنگی با جنسیت مؤنث داشته، به‌گونه‌ای که از همان دوران تمایلات رفتاری و روانی وی پسرانه بوده و جز در محیط مدرسه، همواره از پوشش مردانه استفاده می‌نموده است. وی اظهار داشته که به جنس مؤنث گرایش عاطفی و جنسی دارد و در دوران تحصیل نیز روابط عاطفی با دختران داشته است. به گفته وی، حدود دو سال پیش به روانشناس مراجعه کرده و روانشناس، با تشخیص «اختلال هویت جنسی»، انجام عمل تطبیق جنسیت را توصیه نموده است. همچنین خواهان اعلام کرده است که پیش‌تر در شهرستان قزوین پیگیری‌هایی در این خصوص انجام داده ولی مراحل آن را ادامه نداده است. لیکن به دستور مقام قضایی جهت بررسی تخصصی به پزشکی قانونی معرفی گردیده و گواهی مربوطه را ضمیمه پرونده نموده است. بر اساس اظهارات خواهان، پدر و مادر وی نیز رضایت خود را نسبت به انجام عمل تغییر جنسیت اعلام داشته‌اند.

در جلسه دادرسی، خواهان با پوشش کامل مردانه شامل پیراهن آستین‌کوتاه یقه‌دار و شلوار جین حاضر شده است. وی دارای قد حدود ۱۷۰ سانتی‌متر بوده و فاقد مو بر صورت می‌باشد. همچنین نحوه آرایش موهای سر و تن صدای وی تا حدودی شبیه مردان بوده است.

مدارک موجود در پرونده شامل تصویر شناسنامه و کارت ملی خواهان دلالت بر تولد وی در تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۷ دارد. مهم‌ترین مستند پرونده، نظریه کمیسیون تخصصی پزشکی قانونی به استناد ارجاع مقام قضایی مجتمع خانواده قزوین است. در این نظریه، پس از انجام معاینات کامل روحی، روانی، هورمونی و ژنتیکی، تشخیص «ملال جنسیتی» بر اساس معیارهای بالینی مورد تأیید قرار گرفته و تصریح شده است که اتخاذ نقش جنس مذکر به سلامت روانی خواهان نزدیک‌تر است. کمیسیون تأکید نموده که یکی از درمان‌های تأیید شده این وضعیت، انجام جراحی‌های تطبیق جنسیت می‌باشد و لازم است حتی پس از انجام عمل، پیگیری‌های روان‌درمانی ادامه یابد.

پرونده حاوی مطلب مؤثر دیگری نیست.

دادگاه بدواً با توصیف خواسته خواهان از تغییر جنسیت به تطبیق جنسیت به شرح آتی تصمیم خود را مدلل می‌نماید.

تحلیل حقوقی قضیه:

بند اول - مشروعیت تغییر جنسیت در فرض وجود ملال جنسیتی شدید و اختلال احراز شده

در حقوق ایران، اگرچه حکم صریحی در خصوص مشروعیت یا عدم مشروعیت تغییر جنسیت در قوانین موضوعه وجود ندارد، اما قانون‌گذار به صورت ضمنی این امر را به رسمیت شناخته است. به موجب بند ۸ ماده ۴ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، رسیدگی به «تغییر جنسیت» در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داده شده است؛ بدین معنا که قانون‌گذار به‌روشنی وقوع این پدیده را مفروض دانسته و آثار حقوقی مترتب بر آن (نظیر اصلاح شناسنامه، وضعیت نکاح، ارث و...) را مستلزم رسیدگی قضایی دانسته است.

با توجه به عدم تشکیل دادگاه خانواده در حوزه قضایی محل اقامت خواهان، دادگاه حاضر به عنوان مرجع جانشین دادگاه خانواده صالح به رسیدگی می‌باشد.

در مقام فقدان حکم صریح قانونی، قاضی مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مکلف است با مراجعه به منابع معتبر فقهی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی، نسبت به صدور حکم قضیه اقدام نماید، و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص قانون از احقاق حق امتناع کند.

در منابع معتبر فقهی، چند نظر در خصوص تغییر جنسیت وجود دارد برخی آن را مطلقاً نامشروع (ممنوع) و برخی آن را با توجه به اصل اباحه مجاز و برخی تغییر جنسیت در فرض وجود شرایط واقعی را، نه تنها حرام ندانسته بلکه مجاز یا حتی واجب تلقی کرده اند. به‌عنوان نمونه:

• امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله (ج ۲، بخش مسائل مستحدثه) صراحتاً می‌فرماید:

«الظاهر عدم حرمة تغییر جنس الرجل بالمرأة بالعمل و بالعکس، و کذا لا یحرم العمل فی الخنثی لیصیر ملحقاً بأحد الجنسین.»

ظاهر آن است که تغییر جنس مرد به زن و زن به مرد حرام نیست؛ همچنین اقدام خنثی برای ملحق شدن به یکی از دو جنس نیز ممنوع نمی‌باشد.

• آیت‌الله مکارم شیرازی نیز در فتوای رسمی خود بیان داشته‌اند:

«تغییر جنسیت ذاتاً خلاف شرع نیست؛ ولی باید از مقدمات مشروع استفاده شود، مثل اینکه نظر و لمس عورت بدون ضرورت جایز نیست، اما در فرض ضرورت - مانند تشخیص پزشکی - مجاز است.»

و در مورد کسانی که ظاهرشان با واقع متفاوت است، فرموده‌اند:

«اگر جنسیت واقعی او خلاف آن چیزی است که در ظاهر دیده می‌شود، تغییر آن جایز، بلکه گاه واجب است.» (پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله مکارم شیرازی)

بنابراین در فرضی که اختلال هویت جنسی (ملال جنسیتی) به صورت مداوم و عمیق وجود دارد، و سلامت روان و زیست اخلاقی و اجتماعی فرد در معرض آسیب جدی است، نه تنها تغییر جنسیت مجاز است بلکه ممکن است لازم و واجب تلقی شود.

از سوی دیگر ماده ۹۵۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد:

«هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود؛ لیکن هیچ‌کس نمی‌تواند حقوق خود را اجرا کند، مگر اینکه برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد.»

در پرتو این ماده، اصل شناسایی شخصیت حقوقی انسان به محض تولد به رسمیت شناخته شده است. بدین ترتیب، هر فرد انسانی، فارغ از نوع جنسیت یا گرایش جنسی، موضوع حق است و به محض تولد، مستحق تمتع از حقوق مدنی می‌باشد.

با این حال، اجرای این حقوق، یعنی امکان اعمال و به‌کارگیری آن‌ها، مستلزم احراز اهلیت است. در معنای خاص، اهلیت یعنی قابلیت قانونی شخص برای اعمال حقوق خود، از جمله تنظیم قرارداد، تصمیم‌گیری شخصی و احراز هویت مدنی در جامعه می‌باشد.

در مواردی چون «ملال جنسیتی» یا اختلال در انطباق هویت روانی و جنسی، فرد با مانعی در مسیر تحقق این اهلیت مواجه است؛ زیرا هویت جنسیتی وی، که بخش مهمی از شخصیت اجتماعی، روانی و حقوقی انسان است، دچار اختلال، تعارض یا بی‌ثباتی است. چنین اختلالی می‌تواند موجب محرومیت غیرمنصفانه و نابرابر در دستیابی به حقوق اجتماعی، فرهنگی، شغلی، و حتی سلامت روانی گردد.

در چنین مواردی، نقش حاکمیت و به تبع آن دادگاه، تضمین بستر اعمال اهلیت فردی در بستر حقوق مدنی است؛ به‌نحوی که با اصلاح مدارک هویتی مطابق با وضعیت واقعی روانی و زیستی شخص، بتوان از حقوق انسانی خویش به صورت متوازن و قانونی بهره‌مند شود. لذا، درخواست تطبیق جنسیت نه تنها به معنای اعمال حق طبیعی هویت است، بلکه در راستای تأمین اهلیت قانونی جهت اجرای سایر حقوق مدنی محسوب می‌گردد.

از لحاظ شکلی و آیینی قضیه نیز تذکر و تبیین یک نکته ضروری است:

بر خلاف بسیاری از دعاوی که واجد خصومت، تضاد منافع و طرفین متقابل هستند، درخواست تطبیق یا تغییر جنسیت ذاتاً خصمانه (ترافی) نیست، بلکه در شمار امور حسبی قرار می‌گیرد.

امور حسبی، آن‌دسته از اموری هستند که رسیدگی به آن‌ها بر پایه یک منفعت اجتماعی یا ضرورت شناسایی وضعیت حقوقی اشخاص است. بدون آن‌که در آن خصومت و ترافی میان دو یا چند طرف وجود داشته باشد. امور مربوط به رشد، حجر و قیمومت، غائب مفقودالاثر، امورات مربوط به ترکه از این سنخ هستند.

درخواست تطبیق جنسیت نیز، چنان‌که در این پرونده آمده، صرفاً مبتنی بر تقاضای فرد برای شناسایی وضعیت واقعی جنسیتی او بر اساس تشخیص پزشکی و مستندات روان‌شناختی است. نه طرف مقابل دارد، نه ادعایی علیه دیگری اقامه شده، و نه نیازی به دفاع از سوی دیگری وجود دارد.

لذا از منظر دادرسی، این درخواست، موضوع یک دعوی ترافی نیست، بلکه مشمول رسیدگی حسبی است که دادگاه رأساً بر اساس مدارک و مستندات پزشکی و قانونی، به احراز وضعیت و صدور رأی اقدام می‌کند. در چنین مواردی، دادگاه نه داور میان دو طرف، بلکه مقام احراز وضعیت حقوقی اشخاص است.

بر این اساس، دادگاه به موجب قواعد عام امور حسبی و در اجرای وظایف ذاتی خود، به درخواست خواهان مبنی بر تطبیق جنسیت رسیدگی می‌نماید.

در پرونده حاضر، نظریه کمیسیون پزشکی قانونی که سابقاً اخذ گردیده و با توجه به مفاد آن دادگاه موجبی برای تجدید آن نمی‌بیند و بر مبنای مشاوره‌های روان‌شناختی، بررسی‌های هورمونی، ژنتیکی و ارزیابی بالینی صادر شده، به‌صراحت تشخیص «ملال جنسیتی» را تأیید کرده و تطبیق جنسیت را از جمله درمان‌های تأییدشده بر سلامت روان دانسته است. در این نظریه آمده است:

«تغییری در نگرش نامبرده نسبت به هویت جنسی ایجاد نگردید... تشخیص ملال جنسیتی بر مبنای معیارهای بالینی مورد تأیید است. اتخاذ نقش مذکر به سلامت روان نزدیک‌تر است، که یکی از درمان‌های تأییدشده آن، جراحی‌های تطبیق جنسیت می‌باشد.»

علاوه بر این، خواهان از سنین پایین احساس بیگانگی با جنسیت بیولوژیک خود داشته، از حدود ۹ سالگی تمایلات پسرانه را تجربه کرده، و در پوشش، رفتار و روابط اجتماعی، نقش جنسیتی مردانه اتخاذ کرده است. وی دارای تمایلات جنسی نسبت به دختران بوده و به اذعان خود، همواره در کالبد یک دختر احساس بیگانگی و تعارض داشته است. این شرایط، موید بروز یک نارضایتی عمیق و ماندگار از جنسیت زیستی

اوست که در علم روان‌شناسی تحت عنوان «ملال جنسیتی» شناخته می‌شود. نه‌بایه دادگاه این اختیار و تکلیف را دارد که با صدور حکم بر اجازه تطبیق جنسیت، به احقاق حق خواهان و کاستن از رنج مستمر وی، اقدام نماید.

با احراز حکم شرعی و قانونی قضیه دادگاه در مقام تبیین عمیق تر موضوع خود را فارغ از بررسی سایر جنبه های موثر در تایید حکم شرعی و قانونی نمی‌دادند.

بند دوم - تحلیل اخلاقی و کرامت‌محور قضیه با تأکید بر حق زیستن با هویت اصیل روانی

در تحلیل اخلاقی این موضوع، نمی‌توان از کرامت ذاتی انسان بر مبنای آیه شریفه "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ" (سوره اسراء آیه ۷۰) و حق فرد بر تحقق خویشتن حقیقی غفلت ورزید. هویت جنسی، امری صرفاً زیست‌شناختی یا شکلی نیست، بلکه ترکیبی از مؤلفه‌های روان‌شناختی، رفتاری، اجتماعی و زیستی است. بسیاری از افراد مبتلا به اختلال هویت جنسی، سال‌ها در سکوت و رنج، با دوگانگی میان جسم و روان خود زندگی می‌کنند؛ نه با بدن خود احساس آشتی دارند و نه جامعه آنان را درک می‌کند. ادامه چنین زیستی، در عمل چیزی جز زوال تدریجی شخصیت و فرسایش کرامت انسانی نخواهد بود.

اصول بنیادین اخلاقی، به‌ویژه در سنت اسلامی، بر حفظ حرمت نفس، رفع آلام و عسر و حرج تأکید دارند. شخصی که از کودکی خود را متعلق به جنس مخالف آنچه در اوراق هویتی ثبت شده می‌داند، و این ناهماهنگی باعث طرد اجتماعی، بحران روانی، و احساس بیگانگی با خویش گردیده است، اگر راهی برای بازیابی آرامش درونی جز تطبیق جنسیت نداشته باشد، منع وی از این اقدام، نه‌تنها برخلاف عدالت، بلکه ظلم مضاعف به فردی خواهد بود که سال‌ها در رنج زیسته است.

دادگاه در مقام این حکم اخلاقی، نمی‌تواند چشم بر این واقعیت ببندد که هدف نهایی عدالت، نه اجرای قالب‌های خشک، بلکه احیای نفوس و اعاده حیثیت انسانی است. صدور حکم تجویز تطبیق جنسیت در چنین مواردی، نه خروج از اصول اخلاقی، بلکه تنفیذ همان اصول در مواجهه با واقعیت‌های پیچیده انسانی است.

پذیرش تطبیق جنسیت برای افراد دچار ملال جنسی، اقدامی اخلاق‌مدارانه در جهت تأمین حق بنیادین «زیستن به مثابه خود واقعی» است؛ حقی که در صورت انکار آن، فرد نه با جنسیت ثبتی خود احساس تعلق دارد، و نه از سوی جامعه به رسمیت شناخته می‌شود.

بند سوم - تحلیل روان‌شناختی با تأکید بر ماهیت بالینی ملال جنسیتی و ضرورت مداخله درمانی

از منظر روان‌شناسی بالینی، آنچه در ادبیات تخصصی با عنوان "ملال جنسیتی" (Gender Dysphoria) شناخته می‌شود، نوعی اختلال در حوزه هویت است که در آن فرد دچار ناسازگاری عمیق، پایدار و رنج‌آور میان جنسیت زیستی (آنچه به‌صورت فیزیولوژیک دارد) و جنسیت روانی-ذهنی (آنچه خود را بدان متعلق می‌داند) می‌شود. این وضعیت، برخلاف تصور رایج، یک دشواری سطحی یا ترجیح رفتاری نیست، بلکه اختلالی جدی است که در صورت عدم درمان، آثار مخربی بر سلامت روان فرد بر جای می‌گذارد.

معمولاً ملال جنسیتی زمانی تشخیص داده می‌شود که فرد دست‌کم در بازه زمانی مستمر و قابل ملاحظه، با درد روانی شدید، احساس نارضایتی از بدن، بی‌زاری از صفات جنسی ثانویه و تمایل مکرر به زیستن در قالب جنس مخالف مواجه باشد، به‌گونه‌ای که این وضعیت موجب اختلال در عملکرد تحصیلی، شغلی یا اجتماعی وی گردد.

در مانحن‌فیه، نظریه رسمی کمیسیون پزشکی قانونی حاکی از آن است که خواهان پس از انجام دوره‌های روان‌درمانی، تصویربرداری‌های هورمونی و بررسی ژنتیک، همچنان بر هویت روانی خود به‌عنوان یک مرد تأکید دارد و اتخاذ نقش مذکر به سلامت روان او نزدیک‌تر است. این یافته، تأییدی قاطع بر وجود اختلال بالینی ملال جنسیتی در خواهان است.

اهمیت تحلیل روان‌شناختی در این دعوا از آن جهت است که نشان می‌دهد: تقاضای خواهان بر پایه تشخیص بالینی مستند و نه صرف تمایل شخصی ابراز شده است.

عدم اقدام به درمان (اعم از روان‌درمانی، هورمون‌درمانی یا جراحی تطبیق جنسیت) می‌تواند منجر به افسردگی، اضطراب شدید، طرد اجتماعی،

و حتی گرایش به خودکشی گردد؛ موضوعی که در مطالعات بالینی تأیید شده است.

تأخیر یا امتناع در پاسخ حقوقی به این وضعیت، به نوعی امتناع از درمان بیمار تلقی شده و فاقد مبنای انسانی، پزشکی، اخلاقی و قانونی است.

بنابراین، از منظر روان‌شناختی، صدور حکم به تجویز تطبیق جنسیت در مورد خواهان، نه تنها متناسب با ماهیت اختلال روانی وی است، بلکه نوعی همراهی حقوقی با فرآیند درمان رسمی و علمی تلقی می‌گردد که به بهبود عملکرد روانی، اجتماعی و شخصی او می‌انجامد.

بند چهارم - تحلیل فلسفی موضوع با تأکید بر تمایز وجودی میان «جنس» و «هویت جنسی» و حق تحقق خویشتن

از منظر فلسفی، مسئله تطبیق جنسیت نه صرفاً مسأله‌ای زیستی یا روان‌پزشکی، بلکه مسئله‌ای بنیادین در حوزه هویت، فردیت، و نسبت نفس با بدن است. یکی از مفاهیم محوری در این زمینه، تمایز میان "جنس زیستی" (biological sex) و "هویت جنسی" (gender identity) است. جنس، متغیری طبیعی و فیزیولوژیک است که بر اساس اندام تناسلی، کروموزوم‌ها و هورمون‌ها تعیین می‌شود، اما هویت جنسی، برخاسته از ساحت ذهن، خودآگاهی و تجربه درونی فرد از خود است. فلسفه ذهن و اگزیستانسیالیسم معاصر تأکید دارند که آنچه ما را به «خود» مان تبدیل می‌کند، نه صرفاً بدن، بلکه خودفهمی و نسبت وجودی ما با هستی‌مان است.

بر همین مبنا، هنگامی که فردی خود را، علی‌رغم بدن زنانه، متعلق به جهان مردان می‌داند و این احساس نه زودگذر، بلکه عمیق، پایدار و درونی است، نمی‌توان او را صرفاً بر مبنای کالبد، به جنس خاصی منتسب کرد. به تعبیر برخی متفکران، بدن، ظرف هویت نیست، بلکه بستر تجربه آن است؛ اما تجربه، هویت را تعیین می‌کند. از همین رو، اگر میان بدن و تجربه‌ی زیسته‌ی فرد شکاف باشد، عدالت و عقل حکم می‌کنند که راهی برای رفع این تعارض فراهم گردد.

این دیدگاه در امتداد فلسفه کرامت انسانی نیز قرار می‌گیرد. کرامت، در معنای فلسفی خود، مستلزم حق انتخاب، خودآیینی، و امکان شکوفایی هویت فردی است. منع یک فرد از زندگی در هیئت جنسی که با فهم او از خویش هماهنگ است، در واقع انکار ساحت متعالی او به عنوان یک فاعل مختار، اندیشنده و آگاه به خویش است. چنین منعی، حتی اگر بدون نیت تحقیر باشد، در عمل به نوعی انکار شخصیت فلسفی و هستی‌شناختی فرد می‌انجامد.

از منظر اخلاق کانتی نیز، نمی‌توان فرد را به مثابه ابزاری برای حفظ نظم صوری اجتماعی در جنسیتی نگه داشت که خود را متعلق به آن نمی‌داند. مطابق اصل کانتی کرامت، کرامت انسانی وضعیتی است که زندگی انسان را در بالاترین مقام بین تمامی ارزش‌ها قرار می‌دهد. انسان باید همواره به عنوان هدف نه ابزار در نظر گرفته شود. تطبیق جنسیت در چنین شرایطی، پاسخ به ندای درونی یک انسان برای «بودن آن گونه که هست» نه میل به تغییر، بلکه شناسایی حق بازگشت به خود حقیقی می‌باشد.

در جمع‌بندی، فلسفه وجودی انسان بر بنیاد هویت خودساخته، تجربه زیسته و اختیار عقلانی بنا شده است. هنگامی که بدن و روان در تعارض‌اند، تقدم با روانی است که «خود» را در آن بازمی‌یابد. و عدالت، در بُعد فلسفی خویش، چیزی نیست جز امکان زیستن در هماهنگی با خویشتن واقعی و این هماهنگی بی ارتباط با مفهوم عدالت در کلام حضرت علی علیه السلام یعنی قرار دادن هر چیز در موضع خود نیست.

بند پنجم - تحلیل اجتماعی موضوع: از تابو تا پذیرش تدریجی و مسئولیت نظام حقوقی در تغییر نگاه جامعه

مسئله تطبیق یا تغییر جنسیت در بستر اجتماعی ایران، همچنان با نوعی تعارض میان ساختارهای سنتی، نگرش‌های عرفی و تحولات نوین روان‌شناختی و حقوقی مواجه است. در حالی که مبانی فقهی نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، برخلاف برخی از جوامع سنتی اسلامی دیگر، مجوز عمل تطبیق جنسیت را در فرض وجود اختلال جنسیتی صادر می‌کند، اما در سطح عرف عمومی و ذهنیت اجتماعی، افراد دارای ملال جنسیتی اغلب با انکار، طرد، انگ و تبعیض شدید مواجه‌اند.

این تعارض میان پذیرش رسمی و مقاومت عرفی، رنج دوجندانی بر افراد مبتلا به ملال جنسیتی تحمیل می‌کند. اگرچه از حیث حقوقی، تغییر جنسیت فرایندی مشروع تلقی می‌شود، اما در عمل، فرد ترنس ممکن است پس از انجام عمل جراحی، در حوزه‌هایی چون اشتغال، ازدواج، پذیرش خانوادگی، روابط اجتماعی و حتی برخورد نهادهای دولتی با بی‌مهری و بدفهمی‌های گسترده روبه‌رو شود.

تاریخ تنظیم : 1404/05/07

شماره پرونده :

شماره بایگانی شعبه :

شعبه 1 دادگاه عمومی حقوقی شهرستان تاکستان

دادنامه



دادگستری کل استان قزوین

در پرونده حاضر نیز، گرچه خواهان با ظاهری مردانه، صدایی نسبتاً بم، و تمایلاتی متعارض با جنسیت ثبت شده اش در دادگاه حاضر شده است، اما این امر تنها بخش بیرونی بحران او را نشان می دهد. نبود حمایت اجتماعی مؤثر، نبود آموزش عمومی درباره اختلالات هویت جنسی، و تابوهای فرهنگی نسبت به مسائل جنسی و جنسیتی، عامل اصلی تداوم این رنج ها است.

از سوی دیگر، در جامعه ای که ساختار خانواده، هنجارهای رفتاری، نقش های جنسیتی و حتی نظم نهادی، به شدت بر اساس دوگانه زن/مرد شکل گرفته است، ورود به حوزه خاکستری میان این دو قطب، ممکن است با بی ثباتی و مقاومت مواجه می شود. لذا این دعوا تنها دعوی یک فرد برای تطبیق جنسیت نیست، بلکه بازتاب یک تنش تاریخی میان بدن، هویت، عرف و قانون در جامعه ای در حال گذار است.

اینجاست که نقش دادگاه فراتر از صدور یک حکم فردی است. دادگاه نه تنها باید مبتنی بر اصول حقوقی و شواهد پزشکی تصمیم گیری کند، بلکه باید با رأی خود به طور غیرمستقیم، پیامی به جامعه ارسال کند؛ اینکه اختلال هویت جنسی نوعی بیماری بوده و انحراف نیست؛ مساله ای که به جای سرکوب درمان دارد، و فرد دچار این اختلال نه مستحق طرد بلکه مستحق همراهی تا بازیافتن هویت جنسی واقعی خود است.

پذیرش اجتماعی افراد ترنس، پیش نیاز احقاق حقوق انسانی و شهروندی آنهاست، و این پذیرش، جز با رویه های قضایی روشن، آموزش عمومی، و اقدام نهادهای فرهنگی و رسانه ای حاصل نخواهد شد.

بنابراین، صدور حکم مثبت در این پرونده، اقدامی در جهت احیای کرامت فردی، کاهش رنج اجتماعی، و اصلاح تدریجی نگرش عمومی نسبت به یک واقعیت پزشکی و انسانی است.

نتیجه و منطوق رأی:

با عنایت به مراتب معنونه و به استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و مواد ۹۵۸ مدنی، ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و بند ۸ ماده ۴ قانون حمایت خانواده، درخواست خواهان نسبت به تطبیق جنسیت از زن به مرد موجه تشخیص داده و حکم بر تجویز آن صادر و اعلام می شود.

در خصوص طرح درخواست به طرفیت اداره ثبت احوال، نظر به اینکه موضوع به طرفیت شخصی اقامه شده است که هیچ گونه نفع، سمت، اثر یا مسئولیت حقوقی در قضیه ندارد از طرفی قضیه تحت عنوان دعوی مورد پذیرش و رسیدگی قرار نگرفته است دادگاه خود را مکلف به اتخاذ تصمیم در قالب قرار رد دعوی نمی بیند.

در اجرای مفاد این حکم، اداره ثبت احوال مکلف است پس از انجام مراحل درمانی و اعمال جراحی لازم و با تأیید رسمی پزشکی قانونی، نسبت به اصلاح کلیه مندرجات اسناد هویتی از جمله تغییر نام و جنسیت خواهان بدون لزوم طرح دعوی جدید اقدام نماید.

رأی صادره صرف نظر از اینکه با توجه به عدم وجود طرف حقیقی، متصور نیست مورد اعتراض قرار گیرد به استناد ماده ۲۷ قانون امور حسبی قطعی است.

تذکار نهایی در حق خواهان

امید می رود خواهان این پرونده، با عبور از مراحل درمانی و تطبیق حقوقی، در مسیر تازه زندگی خویش به آرامش روانی، توازن هویتی و منزلت انسانی در خور دست یابد و آینده ای متکی بر پذیرش، کرامت و قانون در پیش داشته باشد.

قاضی علی فصیحی رامندی

مستشار دادگاه تجدید نظر استان و دادرس مامور در شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی تاکستان